أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

الحمدلله رب العالمين و صلى اللَه على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمدصلّى اللَه عليه و آله و سلّم و على آله الطيبين الطاهرين و لعنه على اعدائهم اجمعين الى يوم‌الدين‌

 امام صادق علیه‌السّلام در سفارش خود به عنوان بصری می‌فرمایند كه ثلاثهٌ فی‌ریاضه‌النفس سه چیز در ریاضت نفس است و آن سه چیز را در مبحث مأكولات می‌شمارند.

 عرض شد كه مساله ریاضت كه عبارت است از حركت و گردش و مقابله با خواست‌های نفسانی این اختصاص به مأكولات ندارد، بلكه در یك قالب كلی خود حضرت این مطالب را بیان كردند، منتهی از آنجائی كه بطور كلی و به حسب غالب مردم نسبت به مأكولات آنچه كه باید و شاید مورد توجه قرار نمی‌دهند از اینجا حضرت یك تنبیه و تذكری راجع به این مطلب بیان می‌كنند كه حالا نسبت به این مساله در آتیه نزدیك انشاءاللَه ما توضیحاتی خواهیم داد و آن روشی كه مورد رضای اولیاء الهی است در كیفیت غذاخوردن و كمیت آن و روش آن صحبت خواهیم كرد.

 در مساله ریاضت همانطوری كه قبلًا خدمت رفقا عرض شد ریاضت از راض، یروض، روضاً و ریاضتاً است به معنای گردش كردن و به معنای حركت كردن. و این حركت و این گردش در هر جایی ممكن است چه در موقعیت‌های مناسب و چه در موقعیت‌های نامناسب، منتهی در مبحث ریاضت نفس صحبت از این است كه این حركت و گردش و ور رفتن با نفس نسبت به آن مطالبی است كه مورد اشتیاق و تمایل نفس است و باید در ارتباط با این مطلب انسان راه و اتّجاه خودش را انتخاب كند و در نظر بگیرد.

 نفس نسبت به مطالب متعددی اشتیاق و تمایل دارد مثلا در مسائل جسمی و بدنی و آن اموری كه مورد التذاذات نفسانی است از قبیل نكاح و ازدواج و همینطور مأكولات و مشروبات و ... اینها چیزهایی است كه نفس نسبت به آنها ابراز تمایل و اشتیاق می‌كند. و همینطور از مشاهده مناظر جمیله و روائح مستحسنه و دلخواه و مسموعات، صداهای زیبا كه اگر خدا بخواهد صحبتش خواهد شد و اینكه خود صوت چه میزان در حركت انسان تأثیر مثبت دارد، یا مناظر جمیله در كیفیت تلطیف روح چقدر می‌تواند مؤثر باشد، یا روائح خوشبو چه میزان می‌تواند در آماده‌سازی و مهیاكردن فضا برای توجه می‌تواند مؤثر باشد، انسان در فضایی باشد كه رایحه خوشبو داشته باشد یا در فضایی باشد كه رایحه، رایحه نامناسب و قبیحه‌ای باشد، اینها چقدر می‌توانند تأثیر بگذارند! صداها چقدر می‌توانند در نفس انسان مؤثر باشند و همینطور نسبت به موسیقی و حرمت آن كه چگونه می‌تواند از حركت انسان جلوگیری كند و همینطور دیدن‌ها و نظره‌ها كه چه بسا بعضی از اینها می‌تواند حركت نفس را به سوی تجرد تسریع كند و یا از حركت نفس به سوی تجرد ممانعت بوجود

 آورد و وقفه ایجاد كند، اینها مطالبی است كه مربوط به امور فیزیكی است كه به بدن انسان برمی‌گردد صوت، رایحه، بوی خوش، چشیدنی‌ها، مسموعات، لمس‌ها، مأكولات و مشروبات، و در مقابل اینها نفس نسبت به اموری دیگری هم اشتیاق و التذاذ دارد مثلا نسبت به شخصیت‌طلبی، محبوب شدن در میان افراد و انفاس، مورد توجه قرار گرفتن، شهرت او در همه آفاق پیچیدن، معروف شدن، مشهور شدن، اسم او را همه جا بردن، نام او را در همه‌جا ذكر كردن، از یاد و خاطره او در همه‌جا تجلیل كردن، و ...

 خدا رحمت كند گذشتگان همه را، مرحوم والد رضوان‌اللَه علیه چندبار به من این مطلب را فرمودند، به صور مختلف و به اشكال مختلف، مخصوصا در یكی دو سه سال آخر حیات ایشان، البته باز بعد از این جریان هم این مطالب را ایشان به انواع مختلفی به من تذكر می‌دادند، بعدازظهری بود من خدمت ایشان رسیدم یك قضیه‌ای پیش آمده بود و كسی اتفاقا از آن قضیه اطلاع نداشت و من بواسطه آن قضیه كه در شُرُف انجام بود، خب طبعاً وضعیتم تغییر پیدا می‌كرد و شهرتی پیدا می‌كردم و هیچ كس از آن مساله مطلع نبود، یعنی هیچ احدی مطّلع نبود، همین كه خدمت ایشان رسیدم بعدازظهر طبق معمول ایشان از آن اتاق آمدند بروند به اتاق دیگر در همان حال به من برخورد كردند و سلام علیك كه كردیم گفتند:" فلانی اگر خیر دنیا را می‌خواهی ناشناخته بمان و اگر خیر آخرت را می‌خواهی ناشناخته بمان" این را ایشان گفتند و رفتند دنبال كارشان خب من متوجه شدم كه مساله به چه قضیه‌ای برمی‌گردد، مطلب ایشان به چه مساله‌ای برمی‌گردد و بعد واقعا متوجه شدم و دیدم كه بزرگترین آفت برای دین و سعادت انسان همین مساله است، مساله مشهور شدن، مساله معروف شدن، البته یك وقتی خب خواست خداست كه انسان معروف و مشهور بشود این یك مطلبی است، خواست خداست بر اینكه این طرف و آن طرف صحبتی بشود، این یك مطلبی است، ولی یك وقتی انسان خودش برای این مطلب قدمی برمی‌دارد انسان خودش برای سید و شهرت خودش هم كاری انجام می‌دهد، انسان هم خودش یك چیزیش می‌شود! خیلی لُری و خودمانی و بعد به حساب خدا می‌گذارد، خودش یك چیزیش می‌شود می‌گوید: خواست خدا بود! تكلیف بود! چاره‌ای نیست! نه آقاجان خواست خدا نیست، خواست خود سركار است. خواست خدا این نیست، خواست خدا این است كه شمادر خانه‌ات بنشینی و به هیچ كاری هم دست نزنی، منتهی ما تصور می‌كنیم كه تمام لوح و قلم باید فقط در اختیار ما باشد و جبرائیل و میكائل در اختیار ما باشند، ولی مطلب اینطور نیست.

 علی‌كل‌حال تمام این بدبختی‌هایی كه برای حركت انسان بوجود می‌آید و برای سعادت انسان بوجود می‌آید و خسرانی كه نصیب انسان می‌شود مربوط به همین مساله است. نفس نسبت به این امور احساس لذت می‌كند، نسبت به شهرت احساس لذت می‌كند، مثلا می‌گویند:" در فلان مجلس بودیم اسم شما در آن مجلس برده شده و از شما تعریف شد"، آدم یك لبخندی به زبان می‌آورد و اگر در ظاهر هم یك مقدار اخم كند و بگوید:" نه چرا ..." ولی در باطنش می‌گوید:" خب الحمدلله كه اسم ما در آنجا هست و مطلب ما در آنجا مطرح شده"، یا در فلان جا بودیم صحبت شما بود یا مثلا فلان آثار شما در فلان جا دیده شد. اینها چیزهایی است كه انسان خوشش می‌آید و حالا یا در ظاهر نیشش باز می‌شود یا در باطن نیشش خیلی بیشتر باز می‌شود در هر دوی اینها تفاوت نمی‌كند مطلب یكی است فقط تفاوت در ظاهر و باطن است، ولی اصل مطلب یكی‌

 است اگر در جایی صحبت شد و مساله مطرح شد و تعریف شد انسان باید این را از خدا بداند نه از خود و اگر در جایی مطرح شد و انتقاد و مذمت شد انسان نباید ناراحت بشود.

 به بنده بعضی‌ها گفتند كه آقا فلان كتاب شما را در فلان جا نسبت بهش این نظر را می‌دهند و این حرف را می‌زنند من گفتم من كه برای اینها ننوشتم كه بخواهم ناراحت بشوم كه حالا نظر نسبت به این كتاب، نظر خوبی هست یا بد، بلكه اگر نظر خوبی باشد من باید تعجب بكنم، من این كتاب را كه نوشتم و این صحبت‌هایی را كه در اینجا كردم مربوط به این دسته از افراد است و آنها هم خوشحال خواهند شد.

 مرحوم آقا رضوان‌اللَه علیه ایشان نوشتاری داشتند و درباره این نوشتار صحبت بود كه خلاصه خیلی‌ها نمی‌توانند این مطالب را قبول كنند، ایشان می‌فرمودند:" قبول نمی‌كنند، خب نكنند، مگر ما این مطالب را برای آنها نوشتیم كه حالا می‌خواهند قبول كنند، ما این مطالب را برای توجه كنید این را می‌گویند مرد عارف و ولی الهی، از خود نمی‌بیند مساله را از خود نمی‌بیند، مطلب را از جای دیگری می‌بیند ما مطالب را برای كسانی نوشتیم كه دریچه قلب خود را بر روی واقعیات نبسته‌اند می‌بینید چقدر مساله، مساله مهم است ما این مطالب را برای كسانی نوشتیم كه راه خود را با خدا مسدود نكرده‌اند ما برای آنها نوشته‌ایم"

 خب اگر آنها آمدند و خواندند و انتقاد و مذمت كردند جای تعجب است و اگر نه افراد دیگری كه دل خود را بسته‌اند و نمی‌خواهند حقیقت را بشنوند و نمی‌خواهند واقعیت را ببینند، تا واقعیتی است و چشمشان می‌خواهد نسبت به آن واقعیت بیفتد، چشم را می‌بندند و می‌روند سراغ یك مطلب دیگر، تا یك جایی صحبتی می‌خواهد بشنود كه با آن افكارشان مخالف است پیچش را می‌بندند و می‌روند صحبت بعدی، این افراد باید هم مذمت بكنند، این كه طبیعی است، خیلی فرمول، فرمول ساده و طبیعی است.

 كتاب قرآن كریم آمده است برای كی؟ برای كافران؟ نه، برای مشركان؟ نه، نه اینكه مقصود از كافران و مشركان اینها هستند كه معروفند، نه، آنهایی كه كفر را در دل خود تثبیت می‌كنند، شرك را در دل خود تثبیت می‌كنند، چشم‌بستن بر روی حقایق را در دل خود تثبیت می‌كنند، به عبارت دیگر می‌خواهند خواب باشند، نه اینكه خوابند، بلكه خود را به خواب می‌زنند، قرآن برای اینها نیامده، واللَه و باللَه قسم، كه یك حرف از حروف قرآن برای این افراد نیست، چرا؟ چون نقض غرض است، لا یمَسُّهُ الّا المُطَهَّرُونَ تَنزیلٌ مِّن رِّبِّ العالَمین‌[[1]](#footnote-1)، این كتاب، كتابی است كه از ناحیه پروردگار آمده است و با طهارت آمده، از اول بسم‌اللَه الرحمن الرحیم آن تا آخر سوره قل هو اللَه احد این در مقام طهارت و عصمت آمده است، این حروف كه بر اساس طهارت در این عالم نزول پیدا كرده اگر این در آن عالم بالا بود ما از این مطالب اطلاع داشتیم؟ اطلاع نداشتیم، اگر اینها بر نفس پیغمبر نازل نمی‌شد ما از این حقایق مطلع بودیم؟ خب مطلع نبودیم، اگر اینها در همان مرتبه قدس و طهارت سرّ در لوح محفوظ در آنجا كه عالم، عالم حقایق است نه حروف، در همان مرتبه حقیقت خودش این‌

 قرآن در آنجا مستقر بود ما به آن حقایق آنجا مطلع می‌شدیم؟ نمی‌شدیم، پس آن وقایع و آن حقایق با تغییرش به صورت لفظ، با تغییرش به صورت كلمات، شما وقتی كه یك واقعه را می‌بینید، وقتی یك قضیه را می‌بینید، مثلا حركت كرده‌اید و آمده‌اید در اینجا فرضا از تهران حركت كرده‌اید یا از شهرستانهای دیگر حركت كرده‌اید و آمده‌اید به قم برای زیارت حضرت معصومه (سلام‌اللَه‌علیها) در درجه اول، و بعد برای شركت در این مجلس در درجه دوم، باید مراتب محفوظ باشد، كسی كه می‌خواهد به قم بیاید و در این مجلس شركت كند، قصد اول او نباید این مجلس باشد، باید زیارت حضرت معصومه (سلام‌اللَه‌علیها) باشد آن مهم است و آن اصل است، و این فرع است، این در زیر مجموعه آن حقیقت قرار دارد، اگر در آنجا این مطلب انجام شد و زیارت شد از این مجلس هم ما بهره‌مند می‌شویم والا اگر زیارت حضرت معصومه (سلام‌اللَه‌علیها) را نكردیم از این مجلس بهره‌مند نخواهیم شد مطلقا، هدف اصلی از آمدن به قم باید زیارت حضرت معصومه (سلام‌اللَه‌علیها) باشد و بعد در كنار بركات حضرت معصومه (سلام‌اللَه‌علیها) خب بالاخره كنار هم می‌نشینیم و صحبتی می‌كنیم و چندجمله‌ای رد و بدل می‌كنیم و رفقا و دوستان رامی‌بینیم و مورد لطف دوستان و رفقا هم قرار می‌گیریم این یك مطلب دیگری است، این مساله را رفقا باید دقت داشته باشند.

 این مسافتی را كه طی كردیم تا اینجا آمدیم این مسافت تمامش حقایق و وقایع خارجیه بود در این بیابان كوه دیدیم، صحرا دیدیم، ابر دیدیم، ماشین دیدیم فرض بكنید باد و باران و برف دیدیم، خورشید دیدیم، گرما دیدیم، خیلی چیزها دیگر، تا اینجا خیلی مسائل بود، حالا می‌آییم آن مسائل و آن حقایقی را كه در طول این مسیر با چشم دیدیم آن مطالب را تبدیل به حرف می‌كنیم توجه كردید؟ آن كوهی را كه با چشم دیدیم، آن كوه الان تبدیل می‌شود به كاف و واو وها این كاف و واو وها حرف نیست، واقعیتی است كه چون این واقعیت را از آن‌جا كه نمی‌شود آورد و در این مجلس قرار داد، این حروف نماینده و وكیل آن واقعیت خارجی است كه مورد مَرعی و مَسمَع ما قرار گرفته، شنیدیم، دیدیم، لمس كردیم و الان آن حقایق را به صورت حرف داریم بیان می‌كنیم.

 قرآن كریم تمام این حروفیاتی كه بر زبان پیغمبر جاری شده است و این حروفات را یعنی بسم‌اللَه الرحمن الرحیم با و سین و میم و الف و لام و ... این حروفات كه بر زبان پیغمبر جاری شده است حكایت می‌كند از یك واقعیتی كه آن واقعیت الان در نفس پیغمبر است، توجه كنید، اینهایی كه می‌گویند كه خود كلمات بر نفس پیغمبر آمده است بدون اینكه آن واقعیت در پشت این حروف برای آن حضرت مجسم بشود، آنها هیچ معرفتی از حقیقت وحی ندارند، حقیقت وحی‌ای كه بر رسول خدا می‌آید با آن حروفی كه ما می‌شنویم از زمین تا عرش خدا فرق دارد، این قرآنی را كه الان ما قرائت می‌كنیم این فقط حروف است، كوه درش نیست دشت درش نیست، آسمان درش نیست، دریا درش نیست، جبرائیل و میكائیل درش نیست، عوالم ربوبی درش نیست، همه اینها حروف است این حروف نمایندگی و وكالت از آن حقایقی را در بر دارد كه آن حقایق بر قلب رسول خدا نازل شده است، رسول خدا از آن حقیقت با این لفظ برای من و شما این مطلب را دارد بیان می‌كند، البته فرق است بین این الفاظ و بین سایر الفاظی كه رسول خدا در موارد دیگر بیان می‌كنند، در موارد دیگر خب حضرت حكایت از واقع می‌كنند، در موارد دیگر حضرت خبر از یك حقیقت‌

 می‌دهند، در مواقع دیگر حضرت یك مطلب خارجی را بیان می‌كند، حضرت در قضیه جنگ موته در مدینه نشسته بودند و قضایای جنگ موته را برای مردم بیان می‌كردند، ولی هیچ كدام آنها آیه قرآن نیست، كلماتی است عادی مثل سایر كلماتی كه انسان در طول روز و شب در وقایع خارجی در روزمره در معاشرت و محاورات خود این كلمات را بیان می‌كند. آن واقعیت خارجی و آن واقعیتی كه بر قلب رسول‌اللَه نسبت به قضایای واقعیه در مراتب مختلف، این یك مطلب خیلی دقیقی است و مساله خیلی ظریفی است كه فضلا و رفقایی كه اهل معنا و اشارات هستند می‌توانند در این مطلب تأمل كنند و به آن برسند كه علت فرق بین این كلمات قرآن با كلمات دیگر رسول خدا، با اینكه هردوی اینها حكایت از واقعه خارجی می‌كند، با اینكه هردوی اینها حكایت از آن حقیقت خارج می‌كند چیست؟.

 و این مطلب در كلمات بزرگان و عرفا هم همینطور است، آن مطالبی كه بزرگان و عرفا در كتب خودشان ذكر كردند، مگر آن حالات خودشان را به صورت قلم و بیان نیاوردند؟ آنها هم همان مطالب و مشاهدات خودشان را به این كیفیت بیان كردند، پس فرق بین قرآن و آن كلمات اولیاءالهی و عرفاءباللَه چیست؟ آیا در این است كه این كلمات به صورت خاص جمله‌پردازی شده و به شكلی خاص درآمده؟ كه فا باید الان اول باشد بعد تا باشد؟ و نمی‌شود اول تا باشد بعد فا؟ فرق این است؟ خب اینكه چیز مهمی نیست، این همین تركیب و مونتاژی است كه یك شاعر در اشعار خودش می‌كند، یك مطلبی را می‌خواهد بیاورد یك مفهومی را می‌خواهد ذكر بكند این مفهوم را گاهی در سه یا چهار خط یا سطر بیان می‌كند، گاهی همین مفهوم را در یك خط شعر بیان می‌كند.

 مرحوم آقا می‌فرمودند بعضی از این اشعار جناب حافظ احتیاج به یك جلد كتاب شرح دارد از جمله فرض بكنید یكی از اشعارش همین است در آن شعر اول كه قصیده اولش است‌

الا یا ایها السّاقی ادِر كأساً و ناولها \*\*\* كه عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشگلها

به بوی نافه‌ای كآخر صبا زان طرّه بگشاید \*\*\* ز تاب جعد مشگینش چه خون افتاد در دلها

به می‌سجاده رنگین‌كن گرت پیرمغان گوید \*\*\* كه سالك بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

 ایشان فرمودند این یك بیت شعر آخر یك كتاب شرح دارد خب حالا من نمی‌توانم شرح بدهم خیلی بتوانم شرح بدهم یك ساعت راجع به این قضیه برای رفقا صحبت بكنم، یك ساعت كه یك كتاب نمی‌شود، فوقش می‌شود چهل یا پنجاه صفحه، ولی آنطور كه آن شخص می‌فهمد، آن بزرگ و عارف می‌فهمد كه در هر كلمه كلمه‌ای كه در اینجا آمده چه اعجازی كرده ...

 من یك وقت راجع به همین یك شعر داشتم فكر می‌كردم گفتم خوب ما هم فكر كنیم یك خرده ببینیم چی گیرمان می‌آید، همه‌اش نشینیم ببینیم ... من واقعا دیدم هرچه دارد فكرم جلو می‌رود به جایی نمی‌رسد و جلو می‌رود جلو می‌رود ولی اصلا به جایی نمی‌رسد كه بایستم و بگویم این منظور خواجه است و در آنجا توقف كنم، تا متوجه می‌شدم كه خب این دیگر بالاترین معناست، یكدفعه ا ا عجب یك همچنین افق دیگری‌

 هم در اینجا پیدا شد و آنجا وارد می‌شدم می‌دیدم نه، باز هم مطلب بالاتری هست و ... و ماندم و دیگر ول كردم و رشته تفكر و رشته تأمل را رها كردم. همین‌قدر بگویم كه تمام قوس صعود و نزول را در این یك خط شعر ایشان بیان كرده‌اند و تمام آمدن ما، انا لله و انا الیه راجعون را، كیفیت آمدن از بهشت را در این دنیا و گندم خوردن و دور افتادن و بعد دنبال آن هدف رفتن و فراق و درد فراق و هجران كشیدن و بخاطر آن وصل آن عشق را و آثار و تبعاتش را تحمل كردن و صدماتی كه در این راه نصیب می‌رسد و مسائلی كه در این راه هست، همه اینها را در این یك خط بیان كرده خب كی مطلب را می‌فهمد؟ هزاران هزار نفر می‌آیند و شعر را می‌خوانند و شعر حافظ هم می‌خوانند و با موسیقی هم می‌خوانند و با دلنگ و دلونگ می‌خوانند و اصلا نمی‌دانند كه خواجه از آنها بیزار است و آنها را لعنت می‌كند تا روز قیامت كه اشعاری كه آن اشعار را باید با رَوح و ریحان به مردم جلوه داد با تار و طنبور می‌آیند برای مردم می‌خوانند! آقا شعرِ تار و طنبوری خیلی زیاد است از این بند تنبونی‌ها، چرا دیگر آدم سراغ شعر حافظ بخواهد بیاید و آنها را ملوّث كند با آلات موسیقی و آنها را خراب كند و از بین ببرد و مشوه بكند؟ چرا انسان این كار را انجام بدهد؟

 انسان همین اشعار را می‌تواند با بهترین صدا و با زیباترین صدا بخواند، چه اشكالی دارد صدا هرچه زیباتر باشد بهتر است، حالا فرض كنید كه صداهای دیگری هم ضمیمه بشود، خود این صدا، خود این نغمه، نیازی به چیز دیگری ندارد، انسان بیاید اشعار را بخواند.

 اتفاقا بزرگان به شنیدن صدای خوش خیلی راغب بودند و خیلی آنها را مؤثر می‌دانستند، انشاءاللَه این بحثش بماند در وقت و فرصت خودش و مضرّاتی كه همراه با صدای خوش بواسطه موسیقی برای انسان پیدا می‌شود این باشد طلب رفقا انشاءاللَه تا وقت خودش. این شعر كه دارای این مرتبه عالی هست، این شاعر آمده این مفاهیم را جمع كرده، این حقایق را جمع كرده و در این قالب آمده آنها را بیان كرده، پس بنابراین باید بگوییم قرآن هم مثل همین اشعار است و فقط قرآن در مرتبه بالاتری هست؟، نه، این نیست. الان ما می‌توانیم از نظر حكم شرعی بر این حروفات و كلماتی كه از بزرگان آمده آیا دست بی‌وضو می‌توانیم بگذاریم؟ خب بله انسان می‌تواند دست بگذارد، البته بخاطر احترام و ادب و اخلاق صحیح نیست، كلام بزرگان، كلام اولیاءالهی محترم است و معزّز است و انسان باید با طهارت برخورد كند، ولی از نظر حكم شرعی ظاهری ما روی آیات قرآن دست بی‌وضو نمی‌توانیم بگذاریم ولی روی اشعار می‌توانیم بگذاریم خب این دیگر یك چیز طبیعی است، و حكم ظاهری است، چرا ما نمی‌توانیم روی كلمات قرآن دست بی‌وضو بگذاریم؟ آیا این یك حكم ظاهری است؟ آیا منشاء و دلیل ندارد؟ یا اینكه این حقایقی كه الان نازل شده است و بصورت این الفاظ ترتیب یافته است و این ترتیبش هم نه اینكه جبرائیل او را ترتیب كرده و مونتاژ كرده همانند شاعر، نخیر، نه میكائیل اینها را مونتاژ كرده، نه جبرائیل و نه عزرائیل و نه خود پیغمبر، بلكه مونتاژكننده این حروف نفس ذات پروردگار است، همان ذاتی كه آن حقایق را در آن عوالم ربوبی به واسطه ظهور اسماء و صفات كلّیه خودش به منصه ظهور و تحقق و تكوین درآورده، آن حقایق از آن جایی كه تمام مراتب عالم وجود را می‌گیرد در نزولش به قلب رسول اللَه با این كیفیت حروف نازل شده است، نه یك كلمه این طرف‌تر و نه یك كلمه آن‌طرفتر، به نحوی كه اگر ما بخواهیم دو تا از این كلمات را جایش را عوض بكنیم، همه‌اش به هم می‌ریزد، مثلا فرض‌

 بكنید در یك آیه قرآن هست‌ وَ اللَه عَلِيمٌ حَكِيمٌ‌[[2]](#footnote-2) ما بگوییم هو الحكیم العلیم، كل نظام بهم می‌ریزد در یك آیه قرآن است‌ إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ[[3]](#footnote-3) حالا ما بگوییم خب یكی بمعنای با خبر است و یكی هم بینا پس جایش را عوض بكنیم و بگوییم بصیراً خبیراً در اینصورت همه چیز به هم می‌ریزد، یا اینكه فرض بكنید آیه‌ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكاتِ‌[[4]](#footnote-4) بگوییم المنافقات والمنافقین و یا اینكه المشركین و المشركات را زودتر بیاوریم! نخیر، اینطور نیست و مساله از این قرار است كه هر آیه از آیات قرآن در انطباقش با آن حقایقی كه حكایت از آن حقایق می‌كند نظم خاص خود را دارد و فقط كسی می‌تواند نسبت به این نظم اطلاع پیدا كند كه بر آن حقایق اطلاع پیدا می‌كند و كسی كه نسبت به آن حقایق اطلاع پیدا كند او اگر بخواهد آیه‌ای از آیات قرآن را بر فرض اگر بخواهد آن آیه از آیات قرآن را بیاورد هیچ چاره‌ای ندارد جز اینكه اول فا را بگوید بعد تا را اول كافرین را بگوید و بعد مشركین را و نمی‌تواند دیگر اول مشركین را بگوید و بعد كافرین را، متوجه شدید، نمی‌تواند دیگر اول بگوید كه خبیر را می‌گوییم بعد بصیر را پشت سرش می‌گوییم اول حكیم را می‌گوییم بعد علیم را می‌گوییم خب هردو یكی هستند چه فرق می‌كنند! مثل اینكه من اول بگویم برو آن گوشه در مطبخ و آشپزخانه آن ظرف آب با ظرف دوغ را بردار و بیاور خب می‌توانم بگویم برو در آشپزخانه ظرف دوغ با آب را بیاور هردویش یكی است فرق نمی‌كند چون دو چیز الان در آنجا هست یكی آب است و یكی دوغ است چه اول او را بگویم چه اول آن را بگویم در مساله تفاوت نمی‌كند، ولی یك وقتی می‌خواهم یك نكته دیگری را در اینجا بگویم و آن نكته این است كه می‌خواهم بگویم تو الان به دو چیز احتیاج داری اول باید آب بخوری و بعد از آب، دوغ بخوری اگر بخواهی اول آن دوغ را بیاشامی این برای معده تو مضر است و موجب تحریك اسید معده تو خواهد شد و به تو ضرر خواهد رساند اول آب بخور تا بواسطه خوردن آب آن اسید معده تخلیه بشود بعد كه دوغ را می‌خوری در تو تأثیر سوء نگذارد، در اینجا آیا می‌توانم بگویم هركدام را زودتر خوردی؟ دیگر نمی‌توانم، اول باید آن ماده‌ای را كه مورد نظر هست در كیفیت ترتیب مقدم كنم.

 مثلا پزشك كه چند دارو به انسان می‌دهد می‌گوید اول باید این را فرض بكنید بخوری و بعد آن را بخوری و بعد آن را بخوری، حالا فرض كنید انسان بیاید از سر خود بگوید او كه این سه‌تا دارو را داده چه فرق می‌كند آن كدام را كه آخر داده اول بخورد! فرض بكنید چشمش كور می‌شود، در بعضی موارد می‌گویند اول این قطره را بریز بعد از چند ساعت بعد آن یكی را و تغییر و تبدیل در آنها موجب ضرر و خطر است،

 درست، حقایق قرآن، آن حقایقی كه در آن عالم خارج وجود دارد، آن حقایق مراتب عالم ربوبی است كه قرآن كریم بر طبق آن مراتب در قلب پیغمبر نازل شده است و رسول خدا اصلا نمی‌تواند جابجا بكند، نه اینكه از نظر شرعی اشكال دارد و بخاطر حكم شرعی این را انجام نمی‌دهد، این كار ماست، و نه بخاطر اینكه بهم زدن ترتیب آیات بر خلاف رضای الهی است پس كلام اضافه‌ای را بر زبان نمی‌آورد و پس و پیش نمی‌كند، نه، آنها مربوط به ما است، نه اینكه فرض بكنید ممكن است مردم در اشتباه بیفتند و بخاطر عدم ورود مردم در اشتباه و در هلاك مجبور است بر اینكه آیات را بر طبق نزول برای مردم بیان بكند، اینها همه اموری است كه ما باید خودمان را با آنها تطبیق بدهیم و آن به رسول خدا ارتباط ندارد، رسول خدا نفس او نفس مطهر و معصوم است، نفس مطهر و معصوم از نقطه‌نظر مقام طهارت و عصمت، با حقایق مطهره و معصومِ خارجی منطبق است و آن نفسی كه واقعیات خارجی را همان‌طوری كه هست می‌گیرد و در خود نگه می‌دارد، در مقام بیان آن واقعیت خارجی را چاره‌ای ندارد كه الا و لابد به همان كیفیت بیان كند.

 من كه الان در مقابل خود سه‌تا ستون می‌بینم كه هركدام از اینها با دیگری تفاوت دارد آنچه را كه می‌بینم همین واقعیت خارجی است آنچه را كه من در این دیوار می‌بینم از قاب و عكس و اعلانات و شعائر و اینها به همین كیفیتی است كه الان من دارم می‌بینم من همانطوری كه این واقعیت‌های خارجی را نمی‌توانم تغییر بدهم، چون من در اینجا نشسته‌ام و این قابهایی كه روی دیوار است هركدام نظم خاص خودش را دارد و دست من نمی‌رسد كه آن قابها را بردارم، بله بیایم پایین می‌توانم، ولی وقتی كه الان در اینجا نشستم نمی‌توانم این قابها را عوض كنم، پس بنابراین آنچه كه در قلب من جا می‌گیرد این قابها، این ساعت، این فرض بكنید اشیائی كه دارم در مقابل خود می‌بینم به همان كیفیتی است كه در عالم خارج وجود دارد پس بنابراین اگر بخواهم شرح بدهم این مسائل و این وقایع خارجی را چاره‌ای ندارم جز اینكه بیایم و اول بگویم این قابی كه تمام قرآن در این قاب منقوش است در اینجا اول است و بعد ساعت است و بعد عكس و بعد فلان شعر است و بعد فلان آیه است و همینطور یك‌یك اینها را توضیح بدهم، برای اینكه صحبت من با آن واقعیت خارجی منطبق باشد. حال اگر بیایم جای اینها را عوض كنم، خیانت كرده‌ام، اگر بیایم جای اینها را عوض بكنم حكایت از این مساله می‌كند كه نفس من نفس مطهر نیست، نفس خائن است، نفس مكار و منافق است، به جای اینكه بگویم اول این قاب در اینجا قرار دارد می‌گویم اول ساعت قرار دارد، خب ساعت قرار ندارد اول قاب است قابش هم با این خصوصیت است پس اگر من آمدم (در بیانم) این واقعیتهای خارجی را تغییر دادم و از نظام خودش بیرون آوردم شما در اینجا متوجه می‌شوید، شما كه دارید نگاه می‌كنید، شما كه چشم دارید، شما كه می‌بینید من دارم دروغ می‌گویم اول قاب است بعد ساعت است، متوجه می‌شوید پس من نفسم چی است؟ نفس نفس مطهر نیست، نفس آلوده است، نفس نفس خراب است، نفس نفسی است كه حقایق را عوض می‌كند، واقعیت‌ها را عوض می‌كند، حالا اگر فرض كنید یك شخصی نبیند آن از كجا می‌فهمد كه من نفسم نفس آلوده است؟ یك شخص اعمایی كه در اینجا هست، آن كسی كه اعما هست او از كجا اطلاع پیدا می‌كند كه من نفسم نفس آلوده است؟ او خیال می‌كند كه نفسم پاك است و دارم واقعیت‌ها را شرح می‌دهم و توضیح می‌دهم پس این در اینجا شخصی است كه نفس او نفس آلوده است.

 از این یك مرتبه می‌آییم بالاتر، یك شخصی است نفسش نفس خائن نیست، نفس آلوده نیست ولكن نگاه می‌كند می‌گوید خب فعلا كه كسی نگاه نمی‌كند می‌توانم جاها را عوض بكنم می‌توانم این كارها را بكنم با خودش می‌گوید بكنم یا نكنم او كه نمی‌فهمد این كه نابیناست در اینجا نشسته برای این چه فرقی می‌كند كه من بگویم اول در اینجا قاب است یا ساعت؟، می‌گوید اول ساعت است بعد قاب بالاخره هردویش هست. آن نابینا می‌گوید به ترتیب برای من بیان كن، می‌گوییم این كه نمی‌داند این كه بینا نیست كه مچ من را بگیرد مرا مفتضح كند پس من در سعه هستم و دستم باز است، می‌آییم می‌گوییم آقا اول ساعت است بعد قاب بعد این عكس است درست شد بعد با خودم می‌گوییم نه درست است نابینا است ولی بالاخره خلاف خلاف است من آمدم خلاف را برای او بیان می‌كنم، چرا بیایم این كار را انجام بدهم؟ نه، این درست نیست، می‌آیم آن واقعیت را آنطوری كه هست بیان می‌كنم من در اینجا خیانت نكردم ولی باز نفس من نفس مطهر نیست چون اول این نیت در ذهن من آمد ولی خودم آن نیت را اصلاح كردم نیت خلاف آمد ولی من او را ردّ كردم اینقدر راجع به این قضیه از رفیقم بگیرم او كه خبر ندارد فلان مطلب را به من سپرده برو فلان كار را بكن او هم كه نمی‌داند چقدر پولش می‌شود نمی‌داند چقدر خرجش می‌شود می‌گویم یك میلیون خرجش شد در حالی كه پنجاه هزار تومان شده او هم كه خبر ندارد می‌گویم یك میلیون خرجش شده او هم می‌دهد با رضایت هم می‌دهد بعد با خودم می‌گویم نه این خوب نیست این شاید تا آخر نفهمد، تا آخر عمر هم متوجه نشود ولی آیا رفاقت این است؟ آیا میزان زحمتی كه من كشیدم این است؟ او از این مطالب خبر ندارد خدا هم خبر ندارد؟ آن ملائكه‌ای كه این طرف و آن طرف نشسته‌اند آنها هم خبر ندارند؟ آنها هم اطلاع ندارند مساله این است؟ بعد هی این طرف می‌آید، آن طرف می‌آید، ببینید این را می‌گویند ریاضت آن ریاضتی را كه عرض كردم برای حركت و برای تغییر است این است، این را می‌گویند ریاضت، این ور رفتن را می‌گویند ریاضت، ریاضت در ذهن، ور رفتن در نفس، ور رفتن با تخیلات و خطورات و با تفكراتی كه برای انسان می‌آید و یكی می‌آید جلو آدم آن را عقب می‌زند، آن یكی می‌آید جلو، مثلا من پانصدهزارتومان قرض دارم خب چه اشكال دارد؟ بعد هم من با او طی نكردم كه فلان مبلغ باشد آن هم كه راضی است، ببینید این جهاتی كه می‌آید و نفس را به آن سمتی كه مورد اشتیاق اوست، مورد تمایل اوست می‌آید، به آن سمت می‌كشد، خب اگر از اول طی می‌كردم خلاف بود پنجاه هزارتومان باید پنجاه هزار تومان می‌گرفتم گفتم كه من از اول می‌دهم و بعد هم حدش با خودم آن هم گفت خیلی خب اگر ده میلیون هم بدهی راضی‌ام بعد می‌گویم كه خب حالا واقعا درست است این كاری كه من انجام می‌دهم؟ قرض داری به جای خود این چه گناهی كرده؟ تو كه داری از این پول می‌گیری این چه گناهی انجام داده؟ آیا این باید متضرر قرض تو باشد، حالا كه قرض داری؟ یا اینكه نه قرض بجای خودش ارتباط با این بجای خودش، حق به جای خودش، هركدام در جای خود باید قرار بگیرد، این می‌شود ریاضت، نسبت به آن ادله‌ای كه در آنجا بود او می‌آید و غالب می‌شود، بعد هی این می‌آید، هی آن می‌آید، هی بالا و پایین و بالاخره تصمیم می‌گیرد و می‌گوید نه، آقاجان ما دین را به دنیا نمی‌فروشیم همان پنجاه هزارتومان‌

 است، آقاجان این قدر زحمت این قدر هم كار پنجاه هزارتومان بده خدا بدهد بركت، نه، همین‌قدر بیش از این من نمی‌گیرم و فقط این مقدار و بیش از این برای من تمام نشده، می‌گوید آقا اگر تو ده میلیون هم بگویی من رضایت دارم می‌گوید تو رضایت داشته باشد یك وقتی از جیب خودت می‌خواهی بدهی می‌گوییم سمعاً و طاعتاً و می‌گذاریم روی سرمان، یك وقتی من حقّم اینقدر است، بیش از این هم نمی‌گیرم، راضی هم نیستم.

 بعضی‌ها می‌گویند ما فلان كار را انجام می‌دهیم و مثلا برای یك كسی آدم می‌رود چیز می‌خرد و بعد هم طرف (فروشنده) می‌گوید از جیب خودم به شما (مبلغی) می‌دهم، عجب! یعنی اگر به آن شخص یا آن كارخانه یا آن فروشنده، این شخص كه مامور خرید هست و می‌خواهد برود از آن بخرد آن كاری كه خیلی‌ها دارند انجام می‌دهند به او بگوید اگر یك قران هم به من ندهی من باز می‌آیم از تو می‌خرم آیا او در این صورت می‌دهد یا نمی‌دهد؟ اگر دیدی نداد معلوم می‌شود كلك است، اگر گفت نه آقاجان من این را به شما می‌دهم می‌خواهی از من بخر، می‌خواهی نخر، دیدم آدم خوبی هستی از شما خوشم آمده اینقدر می‌دهم این حلال است و آن اولی حرام است، این حلال است و آن حرام است و رشوه است، این انعام است، آن مال مال سحت است، اگر ندهد جنسش خارج نمی‌شود، اگر ندهد مشكلش حل نمی‌شود، اگر ندهد امضاء نمی‌كند، درست اینها همه چی است؟ همه حرام است و همه آتش است كه افراد این آتش‌ها را به درون فرو می‌برند و آثارش را انسان مشاهده می‌كند.

 اتفاقا یكی از آشنایان ما هم بود، همان زمان شاه و از همین صاحب منصب‌ها بود، او یك روز می‌رود پیش مرحوم آقای انصاری رضوان‌اللَه‌علیه و به ایشان این را می‌گوید كه آقا گاهی اوقات اتفاق می‌افتد یك شخصی یا یك شركتی و ... آنها خودشان به ما هبه‌ای می‌دهند، ایشان فرمودند اگر توی خانه‌ات می‌نشستی آن شركت هبه می‌داد؟ فروشنده به شما هبه می‌داد؟ اگر در خانه می‌نشستی در خانه‌ات می‌فرستاد؟ یا نه چون حالا بلند شدی و رفتی و آن هم بخاطر اینكه بعد دوباره بروی سراغش و بعد دوباره بیایی و این را استمرار بدهی این كار را انجام می‌دهد، پس در واقع یك نوع رشوه است كه فردا بیا اینجا و جای دیگری نرو، این چی است؟ حرام است، این شوخی ندارد، قضیه و مساله اینجاست، خیلی حرام تو حلال شده.

 درست، بعد بالاخره نتیجه به اینجا می‌رسد آیا در این صورت كه نفس خیانت نكرده ولی ما می‌توانیم به این نفس بگوییم نفسِ مطهر؟ می‌توانیم بگوییم؟ نه، نمی‌توانیم بگوییم، بلكه این نفس نفسی است كه در مقام اصلاح است، بله كار را خوب انجام داده و خدا هم بهش توفیق داده این را به این مرتبه از سعادت و مرتبه از صلاح قرار داده و باعث شده با این عملی كه انجام داده یك پله رد شود و یك وادی را طی كند و در خودش این مطلب را مشاهده می‌كند، وقتی انسان در یك همچنین مواردی این عمل را انجام نداد یك دفعه می‌بیند حالش عوض شد، حالش فرق كرد این آن است، این همان است، این همان ریاضتی است كه بواسطه آن ریاضت موفق شده و رسیده و اگر آمد با این و آن و بعد هم بگوید اشكال ندارد و این حرفها پیدا شد، همین كه آن پول را در جیبش گذاشت می‌بیند حالش عوض شد، سنگین شد، اینطور نیست؟ انشاءاللَه كه تا بحال برای كسی از رفقا نبوده و از این به بعد هم نخواهد بود، چرا؟ چون همه اینها خسارت است همه اینها بدبختی و هلاكت است، ظاهر جاذبی دارد اگر جاذب نبود كه مردم دنبالش نبودند، ظاهر جاذبی دارد ولی باطنش چی‌

 است؟ باطنش كدورت است، باطنش ضیق است، باطنش افتادن مشكلات در مسائل است، در كار آدم مشكل می‌افتد، در برنامه انسان مشكل می‌افتد، در امور انسان مشكل می‌افتد، ولی وقتی انسان عبور كرد و از این مساله رد شد، می‌بیند ا یك جور دیگر است، چقدر باز شده، یك نفسی می‌تواند بكشد، یك صفایی احساس می‌كند، یك انبساطی احساس می‌كند، این یك قدم جلو آمدن است، این همان ریاضت است، این عبور است، از این مرتبه بلند شد به این مرتبه آمد، درست، حالا بالاتر از اینجا كجاست؟ بالاتر از اینجا این است كه آن مرتبه مربوط به اولیاء الهی است، و آن اینكه آنها اصلا نمی‌توانند خلاف بگویند، یعنی اصلا در مخیله‌ی اینها یك لحظه نمی‌آید كه جای این ساعت و قاب عوض شود، نمی‌آید، چرا؟ چون به مقام طهارت رسیده‌اند، كسی كه به مقام طهارت برسد یعنی چه؟ دقت كنید چطور می‌خواهم مثال بزنم همانطوری كه این قاب اول است و بعد ساعت است، همینطور این در دلش است اول قاب بعد ساعت، همین قاب و ساعت می‌آید به زبان، همین قاب و ساعت می‌آید تبدیل به حروف می‌شود، همین قاب و ساعت می‌آید تبدیل به كلمات می‌شود، پس نمی‌نشیند فكر كند اول كدام را بگویم بعد كدام را؟، بلكه واقعیت خارج در نفس او تبدیل می‌شود به كلمات بدون اینكه فكر كند اول این را بگویم به صلاح است یا آن را بگویم؟ بالا و پایینش كنم كم و زیادش كنم یك مقدار تأثیر بگذارد، این را زودتر بگویم مصلحت را در نظر بگیرم، تمام اینها و همه اینها مربوط به ما است، مربوط به ماست كه می‌خواهیم در مقام اصلاح باشیم و در مقام تربیت می‌خواهیم باشیم و باید هم اینطور باشد و اشكال هم ندارد، درست است و خوب است، ولی این قانون و قاعده دیگر، مربوط به غیر از محیط و دایره خودش نیست، در آن دایره و مرتبه طهارت، یعنی مرتبه انطباق نفس با واقعیت، مرتبه انطباق نفس با لوح محفوظ، مرتبه انطباق نفس با حقایق خارجیه‌ی ظهورات اسماء كلّیه و صفات كلّیه، دیگر در آنجا تفكر نیست، چی را می‌خواهد تفكر كند؟ چون همانطوری كه خود آن واقعیت خارجیه در نفس است و رسول خدا باید آن واقعیت خارجیه را برای مردم بیان بكند، مردمی كه در مقابل ردر آن دایره و مرتبه طهارت، یعنی مرتبه انطباق نفس با واقعیت، مرتبه انطباق نفس با لوح محفوظ، مرتبه انطباق نفس با حقایق خارجیه‌ی ظهورات اسماء كلّیه و صفات كلّیه، دیگر در آنجا تفكر نیست، چی را می‌خواهد تفكر كند؟ چون همانطوری كه خود آن واقعیت خارجیه در نفس است و رسول خدا باید آن واقعیت خارجیه را برای مردم بیان بكندسول خدا نشسته‌اند آنها هم یكی از همین وقایع خارجیه هستند، افكار آنها هم جزو همین وقایع است یا نه؟ هست، دیگر فقط هیكل انسان كه نیست، هیكل انسان و جسم انسان یكی از وقایع خارجیه است، افكاری كه الان در این مغز دارد حركت می‌كند آیا آن هم جزو وقایع خارجیه هست یا نیست؟ صلاحی كه برای این شخص هست آن هم جزو وقایع خارجیه هست یا نیست؟ ببینید دارد مساله خیلی دقیق می‌شود، مطلب دارد فرمولی می‌شود، آنچه را كه باید او انجام بدهد آن هم جزو وقایع خارجیه هست یا نیست؟ كاری كه باید این فردا بكند جزو وقایع خارجیه هست یا نیست؟ آیا می‌شود یك واقعه خارجیه در نفس رسول اللَه بیاید و در ذهن بقیه نیاید؟ آیا می‌شود فقط یك حقیقت در نفس رسول خدا بیاید و آنچه را كه مربوط به پنج سال بعد است آن نیاید یا نه همه با هم‌

 می‌آید؟ وقتی همه با هم آمد پس پیغمبر برای چه فكر تقدیم و تأخیر را عوض و بدل كند؟ اصلا مگر می‌تواند بكند؟ نه اینكه صحبت، صحبت خاص و اختیار و امثال ذلك است، مگر رسول خدا می‌تواند سوره حمد را قبل از سوره قل هو اللَه احد و توحید بیاورد بر فرض اگر آن اول آمده، اول باید آن بیاید، چرا؟ چون در نظام نزول این حقایق، باید این سوره الان بیاید اگر رسول خدا جایش را عوض كند پس كل آن قضایا همه‌اش به هم می‌ریزد، همه‌اش از بین می‌رود، در حالتی كه رسول خدا معصوم است و معصوم كسی است كه بتواند و شایستگی و قابلیت این را داشته باشد كه نفس حقیقته الواقعیه و نفس‌الامر و آن واقعیت را به كلمات و به حروف دربیاورد، این قابلیت را دارد، بیش از این نه، یعنی آن مرتبه تجلی وقایع بر نفس رسول خدا اقتضا می‌كند كه آن مرتبه تجلی عیناً به این چیزها دربیاید.

 در یكی از همین كتابهای مرحوم آقا است در كدام است در كتاب مربوط به مرحوم علامه طباطبایی رضوان‌اللَه‌علیه (مهر تابان) است در آنجا دیدم، این مطلب است كه یك روز ایشان از مرحوم علامه طباطبایی رضوان‌اللَه‌علیه سوال می‌كنند: این چه قضیه‌ای بوده كه وقتی كه یك آیه‌ای بر رسول خدا نازل می‌شد اگر ده سال از این نزول این آیه می‌گذشت رسول خدا همان آیه را می‌آمد عیناً همانطوری كه بود بیان می‌كرد و نمی‌گفت یادم رفته و فرض بكنید این در آن موقع آمده یا مثلا آیه را یك قدری با تأنی بیان كند یا اشتباهی در كیفیت بیان باشد چون یك بار اشتباه از بیان یك آیه در زمان حیات رسول خدا دیده نشده است، مثلا فرض كنید بیست وسه سال پیش آیاتی آمده، آن صوری كه در مكه بر رسول خدا نازل شد و پیغمبر در سال دهم هجرت از دنیا می‌روند بیست و سه سال طول می‌كشد در آن موقعی كه رسول خدا می‌خواهند رحلت كنند به همان مقدار بر آیات قرآن اطلاع دارند و اشراف دارند و حضور ذهن دارند كه در همان موقع نزول بوده مرحوم آقا از علامه طباطبایی رضوان‌اللَه‌علیهما سوال می‌كنند كه علتش چیست؟ حالا می‌دانند نه اینكه خدا نكرده بنده بخواهم نسبت به این قضیه ... مقام چه مقامی بوده ما اطلاعی نداریم، پاسخی كه علامه طباطبایی رضوان‌اللَه‌علیه می‌دهند تا آنجایی كه حافظه من یاری می‌كند این است كه نفس رسول‌اللَه به یك نحوی بود كه این آیات وقتی در آن نفس حضرت قرار می‌گرفت، ثبت می‌شد و ضبط می‌شد و می‌ماند و دیگر تغییر و تبدلی در آن آیات پیدا نمی‌شد، خب طبیعی است وقتی كه یك همچنین حالتی نفس انسان داشته باشد، خب هر چه هم كه زمان بگذرد آن حقایقی كه در آن نفس منتقش شده و حك شده باقی می‌ماند و انسان هم به همان كیفیت اول بیان می‌كند.

 من یك وقتی مطالعه می‌كردم این مطلب را یك مقداری راجع به این مساله فكر كردم كه آیا تمام مطلب همین بود كه ایشان فرمودند یا باز هم جای صحبت در اینجا می‌تواند باشد؟ در این وضعیت خب ما می‌توانیم بگوییم فرض كنیم یك شخصی كه حافظه قوی هم داشته باشد می‌تواند، چون هستند افرادی كه حافظه خیلی قوی دارند و همین مطلب بر آنها محقق است، در تاریخ افرادی بودند كه اینها حافظه بسیار قوی داشتند، حافظه‌شان قوی بوده مثلا راجع به بوعلی نقل می‌كنند كه حافظه عجیب و غریبی داشته، كتاب قانونی را كه نوشت در طب وقتی كه فارغ شد به یكی از این مسافرت‌های كه می‌رود در همین ایالات و ولایات یكی از حكام از او تقاضا می‌كند كه افراد جمع بشوند و برای ایشان درس طب بدهد، و می‌گویند كتابی باشد و ایشان‌

 می‌گویند من قانون را نوشته‌ام بگویید آن را بیاورند، قبل از اینكه كتاب به دست ایشان برسد ایشان شروع می‌كند آن قانون را درس دادن یك ماه بیشتر یا كمتر كه می‌گذرد تا به دست ایشان برسد، شاگردها وقتی تطبیق می‌كنند می‌بینند یك واو ایشان كم و زیاد از آنچه كه نوشته نگفته، اینطور نقل می‌كنند، راجع به این حافظه عجیب و غریب بوعلی، بوعلی از نظر خصوصیات ظاهری و خصوصیات نفسی غیرعادی بوده هم گوشش و سمعش غیرعادی بوده، هم چشمش غیرعادی بوده، و هم حافظه‌اش غیرعادی بوده، بالاخره هستند افرادی یا حتی بالاتر از او هم ممكن است باشند، خب این مساله را ما می‌توانیم اینگونه توجیه كنیم.

 بعد من یك مطلبی به نظرم رسید گفتم كه شاید مطلب گفته نشده حالا بوده و گفته نشده والا ما همه این مطالب را از خود بزرگان یادگرفتیم و آن این است كه فقط اینطور نبوده كه خود آیه در نفس پیغمبر قرار بگیرد و از بین نرود نه، البته این بوده ولی بالاتر از آن، این است كه آن حقایقی كه این آیات از آنها حكایت می‌كند، آن حقایق در نفس پیغمبر قرار گرفته و آنها دیگر مگر می‌شود عوض شوند و تغییر پیدا كنند؟ چون حروف نبوده، شاید الان فرض كنید در نفس پیغمبر نگاه بكنید هیچ حرفی را نبینید، هیچ كلمه‌ای را مشاهده نكنید، ولی وقتی كه آن حضرت می‌خواهد آن حقایق را بیان بكند همان آیه را می‌گوید كه بیست و سه سال پیش نازل شد همان را می‌گوید چرا؟ چون آن واقعیت در خودش هست همان واقعیت در نفس پیغمبر است.

 از اینجا بالاتر برویم یا نرویم؟ برویم؟ بگویید عیب ندارد برویم بالا هرجا شد، واقعیت بالاتر این است كه آن حقایق خارجیه متولد خود نفس پیغمبر است نه اینكه آن وقایع آمده و در نفس قرار گرفته و او نسبت به این وقایع اشراف پیدا كرده است.

 عرض كردم شما از شهرتان و از همان بلد سكنایتان حركت كردید و آمدید در اینجا برای اینكه به زیارت حضرت معصومه سلام‌اللَه‌علیها نایل بشوید درست، مسائلی را دیدید در راه یك مسائلی بود، در راه از این پل عبور كردیم، این كوه بود، این رودخانه این مقدار جریان آب داشت و بالا آمده بود، دارید برای من بیان می‌كنید، من باور نمی‌كنم، می‌گویم مگر می‌شود؟ این رودخانه كه آب درش نیست، شما چكار می‌كنید؟ دست من را می‌گیرید و می‌برید همانجا می‌گویید نگاه كنید یعنی چی؟ یعنی همانطوری كه من این واقعه خارجی را با چشم خودم دیدم حالا تو هم بیا ببین، پس من وقتی او را می‌بینم مانند او می‌شوم هر دو این واقعه خارجی در دل و در نفس ما نقش بسته است، درست شد، و لیكن ما كه مولد این رودخانه نیستیم، ما كه مولد این كوه نیستیم، ما كه این دشت وصحرا را به وجود نیاورده‌ایم، ولی نفس رسول خدا این نیست، نفس رسول خدا این است كه آن حقیقت ولائی و واسطیت فیض در مقام واحدیت، كه محل ظهور اسماء كلّیه است كه از مقام احدیت آن اسماء انتزاع می‌شود و بیرون می‌آید، به آن مرتبه بروز اسماء از احدیت احدیت مقام هوهویت است مقام واحدیت گفته می‌شود نفس رسول خدا همان مقام واحدیت است كه تمام عوالم وجود از آن دریچه نفس رسول خدا و آن جنبه نورانیت بروز و ظهور خارجی پیدا كرده، درست، كسی كه در یك همچنین موقعیتی هست آن وقت می‌شود بگوییم كه آن وقایع در او پس و پیش می‌شود؟ این كه دیگر معنا ندارد؟ دیگر

 عقلا این مطلب ممتنع است، چون خود او این واقعیت را بعد از آن واقعیت و این پدیده را بعد از آن پدیده و این حادثه را بعد از آن حادثه و تمام حوادث را از دریچه نفس خود اخراج كرده است و بیرون آورده است و الان بر طبق آن حقایق كلمات و حروف را بیان می‌كند آن وقت چطور می‌شود آن حروف با این حقایق منافات داشته باشد؟ اینجاست كه به این مرتبه می‌گویند مقام عصمت مطلقه و مقام طهارت مطلقه. پس مقام عصمت مطلقه و طهارت مطلقه این نیست كه كلماتش با آن واقعیت تطبیق كند، این است كه خود آن نفس، عینِ آن واقعیت است، خود آن علم، عین آن واقعیت است، خود آن ادراك و شعور، عین آن واقعیت است، این می‌شود مقام طهارت و مقام عصمت مطلقه، این همان مقام وحی است، این مقام، مقام وحی است، درست، آن وقت ببینید حال می‌آیند و چه می‌گویند، رسول خدا اشتباه می‌كرده!، رسول خدا بر طبق فرهنگ زمان خودش حرف زده!، آن زمان پیغمبر در چادر بوده و ...، اولًا كی گفته پیغمبر در چادر زندگی می‌كرده؟ پیغمبر در خانه زندگی می‌كرده و حالا چون آن موقع چادر بوده در آیات قرآن هم چادر آمده؟ خب احمق پس این قصری و قصوری كه داریم مثل قصر مشیت و فلان و این آیاتی كه راجع به قوم شداد و عاد و فلان هست اینها را چه می‌گویی؟ یعنی آنها نمی‌فهمیدند؟ اولا كی گفته همه در چادر زندگی می‌كردند؟ یك چهار تا و نصفی بیشتر در چادر زندگی نمی‌كردند بلكه همه در خانه و قصر و باغها و امثال ذلك زندگی می‌كردند این دروغ‌ها چیست؟ و بعد هم این آیات مربوط به آن موقع است! و الان كه فرض كنید آسمان خراش و این حرفها است پس الان مطلب چیز دیگری است! پس اگر خدا می‌خواهد بگوید كه برای ما حورالعین در بهشت هست فرض كنید باید بگوید در بهشت هم برج‌های نیویورك و دوقلوها و چی بود انداختند؟ از همان چیزها، از همان آسمان‌خراش‌ها در بهشت گذاشته و حورالعین را آنجا گذاشته، بابا حورالعینی كه كله‌اش به طاق بخورد آن كه بدرد ما نمی‌خورد همان خیمه‌اش بهتر است، چون آنجا جای نفس كشیدن و این حرفها نیست، آخر برجی كه درست می‌كنند دو متر و سی سانت یا چهل سانت بیشتر طاق (ارتفاع) ندارد، این بازهای و مزخرفات مال چی است؟ مال این است كه نفهمیدند، چون كه همه چیز را با ماده و مادیات آمدند سنجیدند، ائمه ما علم غیب ندارند! و نمی‌دانم رسول خدا در آن موقع این اشتباه را كرده! و احكام باید عوض بشود! و این احكام دیگر مال این زمان نیست! و بعداً هم كه آمدند و دیدید كه گفتند ائمه قولشان حجیت ندارد! و بقیه هم آمدند اضافه كردند اصلا ائمه گناه هم می‌كردند! و بعد هم توبه می‌كردند! از دعاهایشان پیداست! خدایا من این گناه را كردم خدایا من توبه كردم گفتم خب پس بفرمائید گناه كبیره هم می‌كردند! یعنی كار جامعه علمی ما به اینجا رسیده كه بفرمایش امام رضا علیه‌السّلام كه عقول كاملین از شما توهم مقام ما را هم نمی‌كند، یعنی عقل كاملین از شما نسبت به آنچه كه ما داریم وهم و خیال است آن وقت افراد باید بیایند با این خزعبلاتِ خودشان و مزخرفاتِ خودشان بایستی برای ما این چیزها را بگویند، درست این حقایق حقایقی است كه به صورت كلام در نفس پیامبر اینها ظاهر می‌شود.

 این ریاضتی كه نسبت به امور، بزرگان بیان كرده‌اند این ریاضت همانطوری كه عرض شد به تمام آثار وجود، چه از نظر ظاهری و فیزیكی و چه از نظر باطنی، به همه آنها برمی‌گردد، یعنی ریاضت در برابر شخصیت، ریاضت در برابر سید، ریاضت در برابر جلب نفوس، ریاضت به مشهور شدن، ریاضت تمام اینها را

 در بر می‌گیرد و همینطور نسبت به مسائلی كه مربوط به بدن و آنچه را كه مربوط به امور مادی و امور جسمانی است قبل از پرداختن به آنچه كه امام علیه‌السّلام می‌فرمایند كه نسبت به آن خواهیم رسید، در وهله اول مطلب ما مربوط به مساله ازدواج است چون در دو نكته، در وضعیت انسان بخصوص وضعیت سالك تأثیر بسیار قویمی دارد و تأثیر بسیار عجیبی دارد كه یكی مساله مساله نكاح است و مساله ازدواج است و آن جوانب و شوائب این مساله و آنچه كه مربوط به این قضیه است و دیدگاه اسلام نسبت به این مساله چگونه است؟ نسبت به تعدد ازدواج چگونه است؟ نسبت به دوام یا منقطع بودن چگونه است؟ در چه زمینه‌های انسان می‌تواند نسبت به این مساله اقدام كند؟ در چه زمینه‌های نمی‌تواند اقدام كند؟ در كجا برای او مفید است و در كجا برای او مضر است و در كجا او را متوقف می‌كند؟ در چه مواردی موافق با رضای الهی است و در چه مواردی موافق با رضای نفس است؟ و بخصوص این قضیه از آنجایی كه نه تنها نسبت به وضعیت ظاهری انسان بستگی دارد نسبت به تعلقات انسان و سلائق انسان و حركت انسان و افكار انسان و نگرش انسان تأثیر بسیار مهمی دارد، من نظرم این بود كه امروز بطور كلی بحث را نسبت به این انجام بدهیم، البته با یك جلسه این قضیه تمام نمی‌شود چون فروعات مختلفی دارد كه باید به آن پرداخته بشود و بطور كلی از دو دیدگاه یك دیدگاه فقهی و شرعی و دیدگاه دوم دیدگاه اخلاقی و سلوكی، كه بحث راجع به هردوی اینها بسیار مهم است، هم از نقطه نظر فقهی، چون بنده می‌بینم این مساله خیلی مبتلابه است سوالاتی كه می‌شود، اشكالاتی كه می‌شود، نزاع‌هایی كه می‌شود، اختلافاتی كه در اینجا هست در همه به اصطلاح سطوح و خب بعضی از اینها ناشی از عدم اطلاع بر موازین است و بعضی ناشی از بعضی كوتاهی‌ها است و بعضی از اینها ناشی از بالا بودن توقع‌ها است و بعضی از اینها مربوط به مسائل اجتماعی است و من حیث المجموع در این مساله باید صحبت بشود كه رفقا اطلاع داشته باشند. هم از نقطه نظر فقهی و شرعی كه مطلب به چگونه است و هم از نظر سلوكی كه حال از نقطه‌نظر فقهی حكم خاصی دارد آیا آن حكم با حكم اخلاقی منطبق است؟ یا ممكن است متفاوت باشد با حكم سلوكی؟ در این قضیه ممكن است تفاوت داشته باشد؟ و مراحل تفاوتش به چگونه است؟ از نظر اهتمام در این قضیه ممكن است چند جلسه‌ای از جلسات ما را به خود اختصاص بدهد تا اینكه بعد راجع به بحث مأكولات و اینها كه امام صادق علیه‌السّلام فرمودند به آنها بپردازیم ولی امروز مطلب به طور كلی به راه دیگری رفت و مساله به صورت دیگری درآمد.

 انشاءاللَه در جلسه بعد نسبت به این مساله اگر خداوند توفیق داد و حضور رفقا و دوستان بودیم به این مساله می‌پردازیم، مساله‌ای كه در اینجا باید به آن توجه بشود بخاطر موقعیت فعلی و وضعیتی كه به اصطلاح هست، مساله مربوط به روزهای آینده و مراسم و مسائلی است كه در پیش است، همانطوری كه رفقا اطلاع دارند مبانی سلوك و مبانی شرع بر اساس موقعیت‌ها و ظروف عقلانی است و در این قضیه ما جای‌جای ملاحظات شرع را در اینجا مشاهده می‌كنیم احكامی كه در اینجا هست، مسائلی كه هست، بیاناتی كه از اهل شرع به دست ما رسیده است چه در در مناسبتهای اعیاد چه در مناسبتهای عزا و امثال ذلك همه اینها بر اساس‌

 مبانی عقل و آن إتّجاهی است كه ما را به سمت آن مبانی توحید و معارف الهی آن اتجاه در نظر گرفته شده، نه بر اساس غلبه احساسات و بر اساس سلیقه‌های عامیانه و عوامانه و كودكانه، بلكه مساله مساله عقلانی است، مساله مساله توحید است، مساله مساله رسیدن به معارف است و آن مطالب در ملاحظات شرع باید درنظر گرفته بشود، البته خب هستند افرادی هستند كه اصلا قبول ندارند، خیلی از این مطالب را قبول ندارند و به راه خودشان می‌روند خب عرض كردم كه راه برای همه باز است و انتخاب برای همه است و هیچ در اینجا مضایقه‌ای از طرح مطلب نیست و انتخاب با خود فرد است كه چه چیزی را انتخاب كند، ما در شرع چیزی به نام عید نوروز نداریم این عید مربوط به ماقبل اسلام است و مربوط به زرتشتی‌هاست و از سنن جاهلیت است همراه با كارهایی هم كه انجام می‌شود و آثار و مصیبت‌هایش را هم خود ما داریم مشاهده می‌كنیم و واقعا باید دولت و حكومت برای این آثار مخربی كه ما می‌بینیم كه هرسال هم این قضایا و مسائل و مشكلات دارد بیشتر می‌شود، باید یك فكر جدی داشته باشد، خب این معنا ندارد كه فرض بكنید آدم با این كیفیت و با این وضعیت و كارها و اعمال كودكانه كه موجب تألم افراد و از بین بردن امنیت جامعه و امنیت انسان‌ها هست بیاید دست به این كارها بزند و مسئولین هم همینطور بایستند و تماشا كنند، باید نسبت به این مساله اقدام جدی بشود و اگر یك عده می‌خواهند از اصول انسانی تخطی كنند باید برخورد بشود، ممكن است یك عده دیوانه و از افراد اوباش نخواهند بر طریق انسانیت و حركت در اجتماع حركت كنند این وظیفه مسئولین است كه بیایند جلوگیری كنند، نگاه كردن در اینجا

ترحم بر پلنگ تیزدندان‌ \*\*\* جفاكاری بود برگوسفندان‌

 چقدر واقعا از این كارهای وحشی‌گری و كارهای واقعا جنون آمیز، خسارات به افراد وارد می‌شود هر سال و چقدر واقعا از این اعمال شنیع و قبیح و وقیحی كه ما مشاهده می‌كنیم كه غیر از غلبه حیوانیت و بهیمیت و جنون، هیچ عاملی نمی‌تواند داشته باشد و داعی نداشته باشد، چقدر از جنین‌ها سقط می‌شود، چقدر از افراد به بیمارستان‌ها می‌روند، چقدر از ناراحتی‌های مختلف پیدا می‌شود، یعنی كه چه؟ برای چه؟ واقعا برای چه؟ واقعا یك شخصی كه یك جُو انسانیت داشته باشد دست به یك همچنین كارهای شنیعی می‌زند و امنیت را از همه افراد سلب می‌كند؟ امنیت را از جامعه سلب می‌كند؟ آتش درست می‌كنند و ترقه و بزنند و بكوبند و خراب كنند مگر اینجا جنگل است آقا؟ مگر اینجا قانون قانون جنگل است؟ خب بلند شو برو در بیابان آتش بر سرت بزن بمیر كسی با شما كاری ندارد، برو در بیابان خودت را از كوه پرت كن پایین كسی كارت ندارد، برو در بیابان خودت را آتش بزن و منفجر كن به جهنم، به درك، یك جامعه هم از دست تو راحت می‌شود و امنیت پیدا می‌كنند، برای چه بلند می‌شوی می‌روی در كوچه، در خانه‌های مردم، در خیابان، در ماشین و امثال ذلك این كارها را انجام می‌دهی؟ یعنی چی؟ آخر به تو حیوان هم می‌شود گفت؟ واقعا من تعجب می‌كنم از افرادی كه ترویج می‌كنند این افكار را و اینها را سنبل روشنفكری می‌دانند و ترویج سنن باستان می‌دانند، گور پدر این سنن باستان و این سنن باستانی كه غیر از مصیبت و بدبختی برای مردم چیزی به ارمغان نیاورده‌اند، آیا این حكم اسلام است؟ اسلامی كه پدر ما به آن مبلغ در همین قم در حسینیه مرحوم آیت‌اللَه مرعشی وقتی كه آن شخص بزرگ از دوستان مرحوم پدرمان مرحوم آیت‌اللَه آقا میرزا حسن نوری‌

 همدانی خدا رحمتش كند بسیار مرد بزرگی بود، خیلی مرد بزرگی بود، اهل معنا بود، اهل صدق بود، اهل صفا بود و برای خدا كار می‌كرد منبرهایش برای خدا بود و مرحوم آقا می‌فرمودند كه او برای خدا این منبرها را می‌رود، این تبلیغات برای خداست، یك روز می‌آید در مشهد مشرف می‌شود البته آن روز بنده نبودم ولی دوستانی كه در آن مجلس بودند نقل می‌كردند كه صحبت از مطالب و فلان كتابی بود كه بر علیه ولایت درآمده بود ایشان گفتند ما رفتیم و در همین حسینیه مرحوم آقای نجفی و یك دهه ایام فاطمیه یا ایام صفر راجع به این قضیه صحبت كردیم و خیلی صدا می‌رفت و خیلی خوب بود ایشان داشتند برای مرحوم آقا صحبت می‌كردند و تا گفت: كه بلندگو بود، ایشان گفتند: بله آقا، بلند گو بوده؟ برای چی بلندگو بوده؟ چرا باید بلندگو باشد؟ یك دفعه اصلا ایشان وا رفت یعنی آن شخصی كه نقل می‌كرد یكی از رفقا و دوستان است گفت او یك دفعه وا رفت، مرحوم آقا گوش دادند، گوش دادند تا رسید به اینجا كه بلندگو در آنجا بود و صدا هم در كوچه و خیابان بود و مردم خیلی اجتماع كرده بودند، گفتند به چه دلیل شرعی بلندگو گذاشته بودند كه صدا بیرون برود؟ مگر در آنجا منازل نیست؟ مگر در آن منازل افراد زندگی نمی‌كردند؟ اگر یك مریضی در آنجا بود آیا صدای شما برای آنها مزاحمت نبود؟ این را می‌گویند اسلام، تحمل صدای بلند یك بلندگو، نه آن ترقه‌های صاعقه‌وار كه نماز آیات دارد، تحمل یك صدای بلندگو، آن هم بلندگویی كه دارد از خدا می‌گوید، از پیغمبر می‌گوید، از معارف می‌گوید برای مردم و چه‌بسا افرادی كه در منازل هستند استفاده می‌كنند و گوش می‌دهند، ولی تمام اینها نمی‌ارزد كه یك مریض، یك بچه شیرخوار، یك فردی كه نیازی به استراحت دارد در منزل، از صدای بلندگو خوابش نبرد، آن نمی‌ارزد و ارزش ندارد، این اسلام است، حال آیا این اسلام دارد پیاده می‌شود در میان ما؟، این را می‌گویند اسلام، نه اینكه فقط مسلمان، اگر همسایه یهودی باشد حرام است صدای بلندگو را بلند كنی، اگر مسیحی باشد عرض كردم خدمتتان مسیحی باشد فرق نمی‌كند، حقوق همه محترم است، همه انسانند باید محفوظ باشند، یهودی باشد، مسیحی باشد، گبر باشد، كمونیست باشد، هركه می‌خواهد باشد مریض باشد، صدای بلندگو نباید بلند شود، بلندگو را در خانه خود بگذارند آنقدر هم صدایش را بلند كنند تا همه كر بشوند، چرا باید این صدا بیرون برود و مزاحمت برای همسایه باشد؟ آن وقت ما یك همچنین احكام اسلامی را داریم می‌گویند بلند شوید و بیاید احیاء سنن كنید! سنت‌ها و روشهای نیاكان خودمان، آیات قرآن چه می‌فرماید؟ أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ‌[[5]](#footnote-5) پدران اینها اگر عقل هم نداشته باشند شما باید دنبال این بی عقلها بروید؟ كه آنها این كار را انجام داده‌اند؟ آنچه كه ما داریم، عید، عید قربان است، عید، عید فطر است، عید، عیدغدیر است، عید، عید ولادت پیغمبر است، كه یكی دو روز دیگر است، عیدی است كه‌ لَقَدْ مَنَّ اللَه عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ ...[[6]](#footnote-6) این عید، عید است كه خدا منت گذاشته بر مردم بر این رسالت پیغمبر، منت گذاشته بر آمدن پیغمبر، بر اینكه همه را نجات داد، بر اینكه‌

 همه را به آن مرتبه اعلاء و مرتبه عالی رساند، عید، عیدغدیر است، عید ولایت است، این عید ائمه، اما دیگر عید نوروز را ما از كجا داریم؟ عید نوروز چی است؟ سال برگشته آمده سر جای اولش پس عید بگیریم و خوش باشیم!، عید بگیریم زمین یك دور، دور خورشید چرخید پس عید بگیریم دست بزنیم، واقعا بنشینیم فكر كنیم، اصلا گیرم پیغمبر فرمودند كه یك سال كه گذشته شما عید بگیرید، اگر از پیغمبر سوال بكنیم این یك سال كه گذشته عیدش برای چیست؟ پیغمیر چه جواب می‌دهد؟ خب یك سال گذشت كه گذشت من چكار كنم؟ یك سال گذشت، وانگهی این یك سال گذشتن را چرا ما از اول نوروز قرار بدهیم از اول زمستان قرار بدهیم، زمستان به زمستان می‌شود یكسال و عید، خب اول زمستان جشن بگیریم، نوروز ما را اول پاییز قرار بدهیم؟ اتفاقا خیلی هم قشنگ است برگهای درخت زرد است و می‌ریزد و خیلی هم منظره قشنگی دارد، اول تابستان قرار بدهیم میوه و خربزه و ... خلاصه اهل معنا به اینها بهتر می‌رسند به این منویات بهتر می‌رسند، درست شد، یعنی چه؟ اول سال باید اول نوروز باشد تا اینكه یكسال گذشته باشد، این از لحاظ عقلی جور درنمی‌آید، درست شد، پس بنابراین باید به این مطلب توجه داشته باشیم ظهور ما در اجتماع نباید به عنوان فردی باشد كه از این قضیه خوشحال است و این را عید گرفته افرادی كه می‌رویم صِلِه‌رَحِم می‌كنیم این صله‌رحم اشكال ندارد رفتن این طرف و آن طرف اشكال ندارد، مسافرت اشكال ندارد، بالاخره فرصتی پیش آمده و لكن بروز و ظهور به این كیفیت (عید) نباید باشد، اگر به این كیفیت باشد مخالف با دستور شرع و مبانی اهل شرع خواهد بود، انشاءاللَه از خداوند بخواهیم كه خداوند ما را نسبت به حقایق بینا و بصیر كند و توفیق عمل بر آنچه كه مورد رضای الهی است به ما عنایت فرماید. انشاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد بنده قصد دارم به زودی زود راجع به این مساله رساله‌ای بنویسم و در آنجا مطالبی خدمت رفقا و دیگران بگویم و این مطالبی كه نقل می‌شود و این احادیث مجعوله و من‌درآوردی كه متاسفانه مرحوم حاج‌شیخ‌عباس (قمی) هم در مفاتیح از این مطالب نقل كرده مورد نقد و بررسی قرار خواهم داد، بنده این را خدمتتان عرض بكنم قبل از تألیف این قضیه طبق تحقیقی كه انجام دادم و بیش از بیست و چهار نسخه خطی مدرك این روایات را بنده دیدم و برای من مسلم شد كه این روایت، روایت جعلی است و اصلا صحت ندارد، انشاءاللَه توضیح بیشتر را بعداً بطور مبسوط خواهیم گفت این مسائلی كه نقل می‌شود اینها سند ندارد و روایت همان است كه امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام فرمودند در وقتی كه منصور دوانیقی آن حضرت را دعوت كرد برای مراسم عید نوروزِ خودش در مدینه، وقتی كه آنجا آمده بود، چون بالاخره از این سنن فُرس به آن منطقه سرایت كرده بود، در آن زمان یعنی از زمان عبدالملك مروان، تاریخ مفصلی دارد كه چطور به واسطه آمدن بعضی از ایرانیان در دربار حكومت بنی‌مروان كم‌كم این آداب عجم وارد دستگاه بنی‌مروان و بعد هم بنی‌عباس شد و بسیاری از آنها كارهایشان را بر اساس آن سیره و روش‌هایی كه از آداب فرس گرفته بودند انجام می‌دادند، منصور دوانیقی موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام را دعوت می‌كند برای آمدن به مراسمی كه ترتیب داده بود، حضرت در جواب می‌فرمایندكه: إنّی فَتَّشتُ الاخبار عَن جَدّی رَسول‌اللَه صلی‌اللَه‌علیه‌وآله فَلَم أَجد لِهذا خبراً و إنّه سُنَّهُ لِلفُرس‌

 و مَحاها الاسلام و معاذاللَه أن نُحیی مَا مَحاهُ الِاسلام‌[[7]](#footnote-7) من اخباری را كه از جدم رسول‌خدا رسیده تفتیش و بررسی كردم حضرت كه نیاز به تفتیش اخبار ندارند، حضرت به او بیان می‌كند و اثری از این عید نیافتم، این عید از سنن فُرس است و این سنت‌ها را اسلام محو كرده است و معاذاللَه اینكه ما احیا كنیم آنچه را كه اسلام نهی كرده است، این كلام كلام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام است كه مرحوم ابن شهرآشوب در كتاب مناقب خودش هم ذكر كرده است و كسی كه ادنی معرفتی به احادیث اهل‌بیت و شامه او ادنی تقربی به ذائقه و رایحه حدیث شرع دارد می‌داند كه این حدیث، حدیثی است كه باید از معصوم صادر شده باشد، نه آن حدیث قلابی و جعلی كه خواهید دید كه چه چرندیاتی در آن حدیث آن شخص ناشی بیان كرده، مرتیكه آمده برداشته هی چپانده در این به اصطلاح روایت، خیلی عجیب است، كسی كه نمی‌دانم روز اول فلان كار را انجام ندهد ننه‌اش می‌میرد، روز دوم خاله‌اش می‌میرد، روز سوم زنش می‌میرد، البته حالا روز سومش بد نیست (مزاح و خنده حضار) روز چهارم معلوم نیست شوهرش می‌میرد آنها می‌گویند این روز چهارمش خوب است (مزاح و خنده حضار) علی‌كل‌حال هر كسی طبق آنچه را كه می‌خواهد بیاید تفسیر كند، یك چرت‌وپرت‌های در آنجا هست كه حالا اگر شما این را دیدید متوجه خواهید شد كه اینهایی كه اینها را درآوردند متاسفانه ناشی هم بودند و نتوانستند خوب جعل حدیث بكنند، انشاءاللَه، خداوند انشاءاللَه به همه ما توفیق بدهد و ما را بر صراط اولیاء و بزرگان دین موفق بدارد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. سوره واقعه (٥٦) آيه ٧٩ الى ٨٠ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره‏هاى النساء (٤) آيه ٢٦، سوره النفال (٨) آيه ٧١، سوره التوبه (٩) آيات ١٥ و ٢٨ و ٦٠ و ٩٧ و ١٠٦ و ١١٠، سوره يوسف (١٢) آيه ٦، سوره الحجر (١٥) آيه ٢٥، سوره الحج (٢٢) آيه ٥٢، النور (٢٤) آيه ١٨ و ٥٨ و ٥٩، سوره الشورى (٤٢) آيه ٥٦، سوره الزخرف (٤٣) آيه ٤، سوره الحجرات (٤٩) آيه ٨، سوره الممتحنه (٦٠) آيه ١٠ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره‏هاى الاسراء (١٧) آيات ٣٠ و ٩٦، فاطر (٣٥) آيات ٣١، الشورى (٤٢) آيه ٢٧ [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره‏هاى الاحزاب (٣٣) آيه ٧٣، الفتح (٤٨) آيه ٦ [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره البقره (٢) آيه ١٧٠ [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره آل‏عمران (٣) آيه ١٦٤ [↑](#footnote-ref-6)
7. مناقب ابن‏شهرآشوب جلد ٤ صفحه ٣١٩ و همچنين منتهى‏الآمال شيخ‏عباس‏قمى جلد ٢ باب ٩ فصل ٢ [↑](#footnote-ref-7)